

سیاست در اسلام

اهمیت اسلام سیاسی پس از انقلاب بزرگ اسلامی ایران بیش تر نمایان شد و این در حالی بود که جهان اسلام، ایدئولوژی های معاصر هم چون ملی گرایی، لیبرالیسم غرب و سوسیالیسم نظامی و یا مارکسیسم سنتی را تجربه کرده بود اما این بار انقلاب اسلامی ایران ((اسلام انقلابی)) را عرضه کرد، یعنی چیزی که مسلمانان را توان می داد تا در پرتو آن، آزادی خویش را به دست آورند و در مقابل استعمار، صهیونیسم، سرمایه داری و نژاد پرستی ایستادگی کنند.

رهبری امام خمینی عنصری ارزشمند در موفقیت انقلاب اسلامی ایران بود، چرا که امام اراده ای آهنین داشت و عجز و سازش را نمی شناخت، موضع وی قاطع بود و سازش و یا ره حل میانه را نمی پذیرفت. ایشان از همان آغاز صاحب اندیشه بود و در سیاست - که دانش فقه است - و نیز اصول سیاست - که آن هم در میران کهن ما علم اصول فقه است - تالیفاتی داشت و این دانش (اصول فقه) بر تدریس ایشان در حوزه علمیه قم و نیز بر تالیفات وی - که بیش تر خطی است و هنوز منتشر نشده است - به صورت عنصری غالب در آمده بود. با این که استاد فلسفه و کلام بود ولی هیچ گاه تفکر

نظری از کلام و فلسفه یا گرایش های صوفیانه بر اندیشه وی چیرگی نیافت. امام مرد عمل بود تا یک نظریه پرداز صرف، وی فقیهی مبارز بود و از اوضاع جاری مسلمانان کاملاً آگاهی داشت. شیوه انقلابی امام هم چون شیوه ابو الاعلی مودودی و شهید سید قطب یک شیوه کاملاً بنیادی و انقلابی است. وی اعتقاد داشت اوضاع جوامع اسلامی فقط در صورتی تغییر می یابد که نظام های کنونی حاکم بر دولت های اسلامی تغییر یابند، و سلطه سیاسی حاکم بر آن ها متحول گردد، و ما دیدیم که این امر با سقوط شاه در ایران تحقق یافت. امام در زمان شاه ادامه هر حکومت هر چند بر پایه قانون اساسی یا مجلس و یا حکومت ملی در سایه سلطه را نپذیرفت. این درست همان شیوه ای است که سید جمال الدین اسد آبادی معتقد بود طبق آن می باید، نظام های پادشاهان و سلاطین در جهان اسلام دگرگون شود و دست عاملان استعمار و چپاولگران ثروت های مردم قطع گردد. امام خمینی (ره) هم کتاب خود را با این آیه انتشار دادند که: ((ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزه اهلها اذله، ۱ پادشاهان چون به قریه ای درآیند تباهش می کنند و عزیزانش را ذلیل می سازند.)) فقیه کسی است که در مقابل زمامدار ستمگر می ایستد، و در برابر سلطه و سرکشی ایستادگی می کند و در بیداری مردم می کوشد و نیز انقلاب را

رهبری می نماید، پس نهایتاً علماء دژ مردم و خود، وارثان پیامبرانند و بزرگ ترین گواه نزد خداوند نیز سخن حقی است که در مقابل حاکی ستمگر گفته شود و این فقها هستند که با ولایتی که دارند، قیام می کنند و بعد از تحمل زندان و شکنجه تا مرز شهادت پیش می روند تا خدای خود را ملاقات می کنند. آنان هم چون علمای درباری در پی جاه و مقام نیستند و دل به دنیا نمی بندند.

کتاب حکومت اسلامی یا ((ولایت فقیه)) امام نیز در چهار چوب همین میراث سیاسی اسلامی معاصر قرار دارد. این کتاب، سرلوحه جنبش اسلامی در ایران قرار گرفت و حاوی سلسله درس های فقهی است که مرجع بزرگ شیعه حضرت امام خمینی آن را برای طلاب حوزه نجف ایراد فرمودند. این کتاب هم چون کتاب ابن قیم، ((اصلاح الراعی و الرعیه)) و دیگر کتاب های فقهی اسلامی است که از تشکیلات دولتی در اسلام سخن می گوید. هم چنین کتاب ((الاحکام السلطانیه)) از ماوردی و نیز ابن یعلی یا ((ادب الدین و الدنیا)) از ماوردی. اما کتاب امام خمینی تمایز خاصی نسبت به این ها دارد، چون بر نقش فقیه در انقلاب اسلامی و ضرورت برپایی حکومت اسلامی و تاسیس دولت اسلامی در رویارویی با استعمار و صهیونیست تاکید می ورزد. بنابراین امام خمینی یک فقیه احیاگر و در پی اصلاح جامعه از رهگذر انقلاب

اسلامی بود. او یک فقیه معمولی نبود که سعی در اصلاح جامعه از رهگذر نظام حاکم داشته باشد.

استعمار و صهیونیست

همیت دیگر این کتاب به نورآوری در فقه اسلام در خصوص مسائل سرنوشت ساز کنونی و به ویژه تجاوزهای استعمار و صهیونیسم و نیز توطئه چینی بر ضد اسلام و مسلمانان است.

در مورد یهودیان باید گفت که آنان هیچ گاه خیر و صلاح مسلمانان را نمی خواسته اند، آن ها فعالیت های عادی خود را برای زشت نشان دادن چهره اسلام و افترا بستن به آن و ایجاد اختلاف میان مسلمانان آغاز نمودند. آن ها برای این کار افراد و جمعیت هایی را آموزش می دهند، دراین راستا همه قدرت های استعمار گر و سرسپردگانشان مانند حکام خائن و صهیونیسم و مادیگری الحادی نیز در تحریف اسلام و زشت نشان دادن چهره آن همکاری می کنند.

امام خمینی می گوید:

((امروز می بینیم که یهودی ها - خذلهم الله - در قرآن، تصرف کرده اند، و در قرآن هایی که در مناطق اشغالی چاپ کرده اند تغییراتی داده اند، ما موظف

ایم از این تصرفات خائنانه جلوگیری کنیم. باید فریاد زد و مردم را متوجه کرد تا معلوم شود که یهودی ها و پشتیبانان خارجی آن ها کسانی هستند که با اساس اسلام مخالف اند و می خواهند حکومت یهود در دنیا تشکیل دهند و چون جماعت مودی و فعالی هستند می ترسم - نعوذ بالله - روزی به مقصود برسند و سستی بعضی از ما باعث شود که یک وقت حاکم یهودی بر ما حکومت کند. خدا آن روز را نیاورد.))۲

مسیحیان نیز همین کار را کردند، و آخرین ره آوردشان، استعمار بود که به مدت سه قرن سایه شوم خود را بر جهان گسترانیده بود. هدف آن ها در این کار، گسترش آیین نصرانی نبود چرا که آنان به هیچ آیینی ایمان نداشتند، در واقع آرمانشان سلطه و نفوذ بر ثروت های مسلمانان و پوک نمودن اسلام بود، زیرا اسلام دژ نفوذنا پذیری محسوب می شد که مسلمانان را در ایام جنگ های صلیبی حفظ کرده بود. به هر حال استعمار در راستای اهداف خود مبلغان و خاورشناسان و نیز دستگاه های تبلیغاتی و جمعیت های مذهبی بین المللی را به منظور تحریف اسلام به خدمت گرفت، و منظور او از زشت نشان دادن چهره اسلام از طریق موسسات و هیئت های علمی همانا از بین بردن پویایی اسلام بود تا مسلمانان به آن توجهی نکنند و هم چنان در ظلم پذیری و عقب ماندگی

خویش بمانند و هیچ گاه به فکر برپا نمودن حکومت اسلامی و یا در اندیشه استقلال مسلمانان و حفظ هویتشان نباشند.

هدف از دور کردن مسلمانان از اسلام، عقب مانده نگه داشتن و ناتوان و بیچاره نمودن آن ها و بالا کشیدن ذخایر و نیز بهره کشی از زمین ها و ثروت های انسانی ایشان بود تا مسلمانان هم چنان در فقر و تهیدستی به سر برند و استعمارگران از دارایی های آن ها بهره ببرند و تا این که مسلمانان نسبت به دستوره های اسلام در مسئله فقر و غنا و جهاد و ستیز در مقابل دشمن آگاهی پیدا نکنند، لذا هیچ مسلمانی نمی توانست از حکومت اسلامی سخن بگوید، مگر این که اگر چنین می کرد، مزدوران استعمار او را از بین می بردند و یا وی را متهم به واژگونی رژیم و نافرمانی از دین و حاکمیت و تجاوز به مقدسات و یا دیوانگی و بی خردی و قتل و آدم کشی می نمودند، هم چنان که مزدوران شاه در عراق پس از نشر اولین چاپ کتاب ((حکومت اسلامی)) امام خمینی چنین کردند.

در این میان تعدادی از مسلمانان نیز فریب خوردند به طوری که از سنت و هویت خود دست کشیدند و این تا جایی بود که برخی پوشیدن لباس رزم را منافی با دوستی و محبت می دانستند در صورتی که امامان لباس جنگ بر

تن می کردند و برای جنگیدن شمشیر حمایل می نمودند. از سویی از نیز کار برخی دیگر به جایی رسید که خویشان را در مقابل پیشرفت تمدن مادی غرب تحقیر می کردند و در برابر آن احساس خردی می نمودند و عقب ماندگی خود را به ناتوانی نسبت داده ادعا می کردند که پیشرفت و رسیدن به قافله تمدن غرب جز از رهگذر کنار نهادن دین و رها کردن آموزش های آن میسر نیست، فی المثل از دیدگاه اینان این دین بوده است که ما را از رسیدن به کره ماه باز داشته است! استعمار برای زشت نشان دادن اسلام بر چهاررکن تاکید می ورزید:

۱ - نخست این که گفتند اسلام هیچ ارتباطی با تشکیلات زندگی اجتماعی و یا برپایی حکومت و ایجاد دولت ندارد، و صرفاً به مسائلی از قبیل حیض و نفاس می پردازد نهایت این که یک سری مسائل اخلاقی برای تهذیب نفس دارد، هم چنان که صوفیان و سرسپردگان استعمار به عنوان زمامداران جهان اسلام هم چون اربابان استعمارگرشان مبلغ جدایی دین از سیاست بودند، برخی مسلمان نماهای مزدور استعمار نیز به هدف از بین بردن اسلام این مقوله را رواج می دادند تا استعمار بتواند به آسانی ثروت های مسلمانان را ببلعد. هنوز نیز زمامداران کشورهای اسلامی بنا به تعبیر رشید رضا، اندیشه شیطانی جدایی دین از سیاست را سر می دهند.

آنان می خواهند اسلام، صرف عبادات، معاملات و اخلاق فردی باشد نه یک نظام اجتماعی تا دستشان برای چپاول ثروت و مقدرات مسلمانان باز باشد. آنان به خوبی نسبت به دیدگاه اسلام از عملکرد خود واقف اند و از آن بیم دارند، لذا برآنند که توان آن را از بین ببرند تا مسلمانان قدرت دین خود را به طور مستقیم از قرآن و سنت درک زندگی آنان جهت می بخشند. نکنند، زیرا این دو، از منابع اصلی قانون گذاری اسلام و دو محوری هستند که به حقیقت این است که آیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قرآن، کم تر از آیات عبادی و اخلاقی آن نیست، بنابراین نه اسلام مسیحیت است و نه مسجد، کلیسا و نه فقیه، کشیش. اسلام در مقابل دو امپراتوری قدرتمند آن روزگار یعنی ایران و روم، ظاهر شد. هر دوی آن ها نیز از نظام اجتماعی مطلع بودند، اما در این میان اسلام، نظام اجتماعی متناسب با روز را ارائه داد، زیرا از ضرورت ها و نیازهای عصر در زمینه قانون گذاری بی اطلاع نبود. ۲ - گاهی نیز ادعا می کردند: اسلام ناقص است و می بایست آن را با قوانینی که غربی ها ابداع کرده اند تکمیل نمود. با این وسوسه بود که به تدریج قوانین مسلمانان از نظام های غربی به عاریت گرفته شد و رژیم شاهنشاهی موروئی تثبیت گردید، در حالی که این نوع رژیم ها هیچ مبنایی در اسلام ندارند، در واقع اسلام همه نظام های پادشاهی و ولایتعهدی و به

طور کلی همه رژیم های موروثی را باطل اعلام کرد، چرا که فقط خداوند است که مالک و وارث و صاحب امر است، و همین بود که سید الشهداء امام حسین(ع) علیه نظام پادشاهی و موروثی بنی امیه قیام کرد تا از سنت حسنه پیامبر(ص) اطاعت کرده باشد.

گاهی گفته می شود که از نشانه های نقص قوانین مسلمانان، عدم ارائه قوانین مناسب برای ربا، مشروب و فحشا است. حقیقت این است که اسلام، امور فوق را تحریم کرده و مجازات هایی برای مرتکبان آن ها در نظر گرفته است. چنین قوانین و حدودی ناشی از نگرش همه جانبه به انسان و متناسب با فطرت او است و به هیچ رو، عیب دین شمرده نمی شود. اما هدف استعمار از طرح این مسائل ناتوان جلوه دادن دین در زمینه اداره اجتماع و نیز قانون گذاری است تا بتواند از این طریق قوانین غربی را جایگزین آن سازد. در واقع قوانین غربی مشکلات زیادی برای مسلمانان پدید آورد که در راس آن ها طولانی کردن قضاوت در یک شکایت یا مسئله عادی بود، به طوری که گاهی تمام عمر یک نفر یا فرزندان او صرف می شود تا حکمی در مسئله خاصی برایشان صادر شود، از این رو پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دستگاه های تبلیغاتی غربی از سرعت احکام صادر در باره برخی از مزدوران آدم کش

شاه و نیروهای امنیتی او (ساواک) شگفت زده شدند، در حالی که حکم قتل و یا مجازات مجرمان در اسلام مشخص است. و جرم فساد در زمین - در صورت وجود قرائن و حضور شاهدان - دارای حد مشخص خویش است. صدور حکم نیز به وقت زیادی نیاز ندارد. هدف دیگر استعمارگران بازی با قوانین و سوءاستفاده متنفذین و ثروتمندان از آن قوانین بود، تا جایی که قانون فقط برای افراد ضعیف اجرا می شد و توانمندان از آن شانه خالی می کردند و خلاصه، مردم دیگر در برابر قانون یکسان و برابر نبودند. ۳ - می گویند احکام اسلام با نظر به حالت بدویتی که مسلمانان صدر اسلام داشتند خشن و سخت است از این رو نمی توان آن را در عصر حاضر اجرا نمود.

آری آن ها این عمل خود را توجیه می کنند که دفع فساد است اما همان را برای دیگران جایز نمی دانند. این گونه احکام آنان در مقایسه با مجازات شراب خوار، که در اسلام هشتاد تازیانه تعیین شده، حکم اسلام به نظر بسیار ملایم می نماید. چون شراب بنیان بسیاری از مفاسد اجتماعی است در حالی که هم زمان غرب آن را جایز می داند. در مورد زنا نیز اسلام مجازات هایی برای زنانی محصنه و غیر محصنه و به منظور جلوگیری از فساد و فحشا وضع نموده است در حالی که غرب آن را واگذشته، چون آن

را بخشی از آزادی های فردی می داند. یا اگر اسلام مجازات های خود را در حضور تعدادی از مومنین اجرا کند می گویند این قساوت است اما هیچ کس جنایت ها و کشتارهای دسته جمعی آمریکا را در ویتنام به عنوان اعمال خشونت بار در نظر نیاورده است. اگر اسلام از خود دفاع کند می گویند تجاوز و وحشی گری است، اما کشتارهای آمریکا و غرب و تجاوزهای آن ها بر ملت ها به حساب دفاع از آزادی و تمدن گذاشته می شود، لذا آن چه را برای ما تحریم می کنند برای خود جایز و روا می دانند.

۴ - هم چنین گفته شده، دین اسلام از نظام حکومتی و یا قانون اساسی برخوردار نیست، و به فرض وجود برخی تشکیلات و یا سیستم های قانون گذاری، باز هم نیازمند چیزی است که ضامن اجرای آن باشد، نهایتا در بهترین شرایط اگر دارای قانون هم باشد فاقد قوه اجرایی است.

هدف از این اشکال دور نمودن مسلمانان از سیاست و حکومت و برپایی حکومت اسلامی برای اجرای قوانین است. در پاسخ آن ها باید گفت که: ولایت فقیه صرفا به معنای وضع احکام نیست، زیرا امکان این بود که این احکام را در این کتاب قانون گرد آورد و خداوند نیز به نیابت از مسلمانان عهده دار جنگ با دشمنان باشد، در حالی که نیاز به حاکم (خلیفه خدا در زمین) مربوط به جنبه اجرایی است نه قانون گذاری. زیرا قانون گذاری از

آن خداوند است، اما اجرای قانون بدون یک حاکمیت سیاسی امکان پذیر نیست. از این رو ولی امر، عهده دار اجرای قانون می شود، همان طور که پیامبر اکرم(ص) و خلفای پس از او و کارگزارانشان در سرزمین های دور این چنین می کردند.

در واقع رسول اکرم(ص)، به بیان و ابلاغ احکام بسنده نکرد، بلکه آن را پیاده کرد و حدود را عملاً اجرا نمود، پس پیامبر و خلفای پس از او صرفاً پیام آوران دین نیستند بلکه پیروان قانون الهی و هم زمان، مجریان احکام و حدود حضرت حق اند. بدین خاطر است که می گوئیم برپایی حکومت اسلامی و تشکیلات اجرایی بخشی از اسلام است. اما استعمار بر آن شد تا میان دین و سیاست جدایی بیفکند و علمای اسلام را در وضعی قرار دهد که صرفاً به بررسی مسائلی از قبیل حیض و نفاس پردازند آن گاه این توهم را در مردم پدید آوردند که روحانیان توان انجام امور سیاسی را ندارند. آنان این شایعه را در برنامه های آموزشی رواج دادند، در حالی که پیامبر اکرم(ص) و نیز خلفا و امامان هیچ کدام میان دین و سیاست جدایی قائل نشدند.

ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

ظهور اسلام به عنوان یک جنبش سیاسی در رویارویی با استعمار و صهیونیسم، ضرورت برپایی حکومت اسلامی و ایجاد تشکیلات اجرایی برای پیاده کردن احکام اسلام را ایجاب می کند، درست همان گونه که پیامبر اکرم(ص) و بعد خلفا و امامان عمل کردند، چرا که احکام اسلام در هر عصری قابل اجرا است. در واقع اجرای احکام خود در بردارنده تداوم این اجرا در هر دوره حتی در زمان غیبت امام و تا ظهور آن حضرت(عج) است.

اساسا اجرای برخی از این احکام مانند احکام مربوط به امور مالی جز از طریق حکومت امکان پذیر نیست، مثلا خمس یکی از منابع عمومی مالی برای حکومت است و فقط برای برآوردن نیاز مستمندان نیست. جزیه و خراج نیز دو مورد از منابع مالی عمده هستند و صرفا مالیات بر زمین های مسلمانان و جز آن ها نیست و احکام دفاع از سرزمین های مسلمانان و حفظ منطقه اقامت آن ها، برپایی حکومت برای سازمان دادن به امور نظامی و مرزداری را می طلبد، لذا تداوم و بقای اسلام جز با حکومت و شخصیت و اعتبار مسلمانان جز با برپایی دولت اسلامی ممکن نیست. صرف نظر از ضرورت فلسفی عامی که بر پایی حکومت و زمامداری را ایجاب می کند و به ویژه در فلسفه فارابی در طرح مدینه فاضله و نیز در

نظریه ابن سنا در نبوت و لزوم آن برای جامعه هویدا است، و همان طور که در فلسفه سیاسی عمومی و نظریات مربوط به قراردادهای اجتماعی و زمامداری و حاکمیت و جز آن ثابت است، معلوم می شود که تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر نیازهای ضروری ذیل است:

۱ - **ضرورت انقلاب سیاسی:** از زمان رویارویی علی(ع) با بنی امیه، و قیام ائمه، علیه بنی عباس و پس از آن که خلافت به حاکمیت های اقلیت و موروثی مانند ساسانیان در ایران و قیصرهای روم و فراعنه مصر تبدیل شد این امر روشن گردید که دیگر نمی توان حکومت ها را به حال خود رها نمود، زیرا این به معنای تعطیل نمودن احکام اسلام و نظام اسلامی است، و می دانیم هر نظام غیر اسلامی، شرک و حاکم و زمامدار آن طاغوت است، در این میان ما مسئول زدودن زنگار شرک از دامن جامعه و سرنگون نمودن طاغوت ها و پرورش دادن نونهالان بر اساس این اندیشه و از بین بردن فساد در روی زمین هستیم از این رو یکی از سه راه ذیل فراسوی مسلمانان قرار می گیرد:

یا این که همگام با طاغوت حرکت کند، چنان چه اغلب مسلمانان از توده مردم گرفته تا علما چنین می کنند، یا این که علیه آن بشورند و با آن بستیزند همان طور که اقلیت از توده ها و علما عمل می کنند و در این راه

انواع شکنجه ها و تحقیرها را متحمل می شوند و یا این که حکومت های طاغوتی را ناچیز و پست شمارد، که این فقط در نیت حسنه تجلی می یابد و به قلمرو عمل نمی رسد و نهایتا نیز به گوشه گیری و انزوا و سکوت و انتظار حسن عاقبت می انجامد.

در واقع جز راه دوم، راه دیگری برای مسلمانان وجود ندارد، بنابراین باید برای متلاشی کردن نظام های فاسد و مفسد تلاش کنند تا بتوانند یک انقلاب سیاسی اسلامی را به ثمر بنشانند.

۲- **ضرورت اتحاد اسلامی:** استعمار، کشورها را تجزیه کرد و مسلمانان را به ملت های گوناگون تقسیم، و خلافت را دفن نمود و سپس دو دولت روس و انگلیس برای تقسیم غنایم هم داستان شدند، درست است که دولت عثمانی، فاسد و بی کفایت بود اما با وجود این، استعمار از سامان آمدن و خیزش او برای دفاع از مسلمانان و مقدسات آن ها بیم ناک بود، بنابراین اتحاد آن را گسستند و ذخایرش را چپاول کردند و آن گاه هیبت آن دولت را پایمال نمودند و در پایان جنگ جهانی اول نیز آن را تقسیم کردند و سپس برای هر کدام از آن بخش ها یکی از سرسپردگان خود را گماشتند. بنابراین جز برگرداندن اتحاد اسلامی و از بین بردن استعمار و دست نشاندهانش در کشورهای اسلامی راهی وجود ندارد.

آری، انقلاب اسلام یکی بیش نیست، از ایران آغاز می شود و بی آن که توقف داشته باشد هم چنان نظام های سرسپرده در کشورهای اسلامی را از بین می برد و اتحاد و توان و ابهت اسلام را به او بر می گرداند، که در نتیجه استعمار از آن واهمه خواه داشت و بلند پروازی های صهیونیسم نیز متوقف خواهد شد.

۳ - ضرورت رهایی مظلومان و محرومان: پس از آن که استعمار از سرسپردگانش در کشورهای اسلامی کمک های کافی گرفت و کاملاً ثروت های آن کشورها را غارت نمود، نتیجه آن شد که صدها میلیون گرسنه و بیمار و بی سواد، در مقابل اقلیت بسیار ثروتمند و غوطه ور در فساد، به وجود آمد. بنابراین کشورهای اسلامی آستان یک انقلاب اجتماعی اند، زیرا محرومان بر ضد اقلیت مرفه خواهند شورید، از آن جایی که این اقلیت حاکم قدرت را در اختیار دارد، لذا زشت ترین شیوه ها را در سرکوب و شکنجه به کار می گیرد، در این میان، ما موظف به کمک رسانی به ستم دیدگان و ستیز با ستمگرانیم، درست همان گونه که امامان و علمای پس از پیامبر اکرم(ص) چنین کردند. آیا رواست که ما امروزه سکوت پیشه کنیم و حال آن که ستم گران و سودجویان صدها میلیون نفر را از کم ترین خوشی ها و نعمت های دنیا محروم کرده اند؟ شک نیست که وظیفه علما و همه مسلمانان این است

که از این ستمگری ها پیش گیری کنند و برای خوشبختی میلیون ها انسان سعی کنند، حکومت های ستمگر را در هم بشکنند و با برپایی حکومت اسلامی، پایه های حکومت خیانت کاران و مفسدین را متلاشی و دولتی اسلامی بنا کنند تا سرزمین های اسلامی را حفظ و از بیضه اسلام دفاع کند و از ارزش های او پاسداری نماید.

ویژگی های حکومت اسلامی

حکومت اسلامی از سه مزیت برخوردار است:

الف - حکومت اسلامی، حکومت خود کامه ای نیست که در آن فقط رئیس حکومت رای خود را اعمال نماید، و با جان و مال مردم هر طور که بخواهد بازی کند، بلکه یک حکومت قانونی است آن هم نه به مفهوم غربی، بلکه بدین معنا که اولیای امور مقید به یک سری شروط و اصول مبتنی بر قرآن و سنت هستند، آن اصولی که پای بندی به نظام و اجرای احکام قرآن را ایجاب می کند، از این رو حکومت اسلامی همان حکومت قانون الهی است. اما حکومت قانونی (بر اساس قانون اساسی) به شکل غربی، چه پادشاهی و چه جمهوری، مستلزم این است که نمایندگان ملت یا نمایندگان پادشاه، بنیان نظام قانون گذاری باشند در حالی که حکومت اسلامی به مفهوم این است که

قانون گذار همان خداوند است. از این رو مجلس قانون گذاری در غرب، مقابل مجلس برنامه ریزی در اسلام است که سعی دارد جریان امور را سامان ببخشد آن هم نه با پیروی از تمایلات فردی بلکه با اطاعت از قانون الهی.

ب - در حکومت اسلامی اطاعت همه از خداوند واجب است در حالی که در حکومت مبتنی بر قانون اساسی غربی، باید از خواست اکثریت پیروی کرد که چنان چه ضرورت ایجاب کند این فرمانبرداری به زور خواهد بود. لذا مجالس نمایندگی و پارلمانی در نظام های غربی، مجالس ظاهری و پوشالی است که لباس دموکراسی به تن می کند ولی عملاً انواع سلطه، چیرگی و قهر و فشار را علیه اقلیت مخالف اعمال می کند.

ج - حکومت اسلامی، حکومت پادشاهی و امپراتوری نیست، زیرا اسلام در مورد جان و مال مردم سهل انگاری نمی کند. در آن جا قصر و دربار یا خدم و حشم و مناطق بیلاقی در روستاها و ساحل دریا که ثروت ملت را به باد فنا دهد دیگر وجود ندارد. زندگی پیامبر اکرم(ص) و همین طور زندگی خلفا ساده و بی آلایش بود تا این که بنی امیه آمدند و آن را به نظام پادشاهی تبدیل کردند، و بعدا همین وضع را زمامداران ملت مسلمان تا عصر حاضر ادامه دادند. پس عمده مفسد اجتماعی از مفسد خاندان حاکم است،

چرا که مردم بر آیین و مسلک حاکمان خویش اند - و این موجب ناتوانی دولت و قرض گرفتن از امریکا و انگلیس است که خود ذلت و خواری مسلمانان را در پی خواهد داشت در حالی که ما نفت و ذخایر عظیم زیرزمینی داریم - علاوه بر این که اسراف دولت در جشن ها و بزرگداشت های شاهنشاهی خود نیز باعث فساد جامعه است و این در حالی است که دولت در صدر اسلام بسیار ساده عمل می کرده است و زمامدار آن مانند فقیرترین مردم کنار تنه نخلی زندگی می کرد و نعلین خود را زیر سر می گذاشت درست بر عکس حاکمان کنونی مسلمانان و قیصرها و کسری ها و فراعنه مصر.

حکومت اسلامی راهی برای تحقق بخشیدن به اهداف و مقاصد عالی است. اساسا در اسلام, حکومت بذاته هدف نیست بلکه وسیله ای است برای تحقق یافتن هدف های سیاسی و اجتماعی ,از این دیدگاه تبدیل وسیله به هدف , یک جنایت تلقی می شود و هر که این چنین عمل کند جنایت کار است, از این رو عهده داری امور دولت یک امتیاز و یا ارزش نیست بلکه مسئولیت حفظ نظام اسلامی و اجرای احکام را دارند. امام جامعه اقبالی به امارت و یا ریاست ندارد و شیفته تصدی منصب رهبری جامعه نیست و تازه از شروط امام, نداشتن میل ریاست است, آن طوری که ابن تمیمه بنا به روایت منقول

از پیامبر می گوید که ((و الله لا نول هذا الامر من يطلبه)) به خدا سوگند هر که را طالب این امر(تصدی امامت مردم) است به این منصب نمی گماریم. از این رو عهده داری ولایت مردم و تشکیل حکومت برای اجرای فرمان الهی، و برقراری نظام عادلانه، به هدف اطاعت از فرمان خداوند است. حکومت اسلامی، حکومتی پای بند به قانون است درست بر عکس حکومت های امروزی که مردم در آن ها نسبت به زندگی و رزق و روزی خویش بیمناک اند، زیرا آن حکومت ها از زمان معاویه تاکنون به وی یورش می بردند و جان و مالش را از او می گیرند، اسلام یک نظام حکومتی که فقط روی ورق کاغذ در کتاب های فقهی باشد نیست که این نهایت کار است، بلکه دولت و شریعت(قانونی) پیش از هر چیز، پای بند قانون می باشد و بر خلاف حکومت های امروزی که حکومت های خود کامه و سلطه جو و باعث رعب و وحشت مردم هستند به مردم امنیت و اطمینان خاطر می بخشد. با وجود این، دو شرط اساسی - غیر از شروط عامه حاکم مانند عقل و بلوغ و کفایت و حسن تدبیر - برای حاکم وجود دارد که از ماهیت حکومت ناشی می شود عبارت اند از:

الف - اطلاع کامل از قانون اسلام: اصولا حکومت اسلامی حکومت قانون است، لذا آگاهی از علوم تجربی و عقلی کافی نیست بلکه ناگزیر می باید

زامدار اسلامی از علوم نقلی نیز آگاهی داشته باشد، پیش از این معمول بوده که بر اهمیت علوم عقلی افزون بر علوم نقلی تاکید و به آن پرداخته شود، چرا که جاهل نسبت به قانون یا پیرو هوا و یا مقلد صرف است و از آن جایی که اطلاع از همه قوانین امری محال می نماید لذا آن سری اطلاعاتی که برای حاکمی در کار زمامداری و عهده داری مسئولیت حکومتش مفید است کافی می باشد. پس جهل و نا آگاهی با حاکمیت در تعارض است و جاهل نمی تواند زمامدار مسلمانان باشد.

ب - عمل به عدالت: عدالت بنیان حکومت است، خود عدالت یک صفت در نفس آدمی است عدالت خواهی به عنوان یک ملکه در نهاد آدمی است که پی جویی آن به معنای داشتن اعتقاد سالم و حسن اخلاق است، پس کسی که متصدی اجرای قانون می شود نمی تواند یک ستمگر و متجاوز باشد، و این بر اساس آیه کریمه است که می فرماید: ((و لا ینال عهدی الظالمین.))^۳ عدالت شرط ادای امانت است، و حکومت نیز یک امانت می باشد، امانتی برای حفظ مصالح مردم و اجرای احکام شریعت بر طبق آن و خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل...))^۴ پس امانت فقط بازگرداندن دارایی مردم نیست ، همین طور عدالت تنها مربوط به امر

قضا نمی شود، در حقیقت امانت و عدالت مربوط به همه زمینه های زندگی از رفتار روزانه گرفته تا نظام حکومت و دولت می شود. ولایت فقیه نیز، یک ولایت اعتباری صرف نیست ، و در شخص معینی محصور نمی گردد بلکه مجموعه صفاتی است که می تواند در هر فقیهی فراهم آید، نه فقط در حاکم در زمان غیبت، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست، ولایت فقیه یک وظیفه سیاسی - عملی است که فقیه عالم عادل به امور اداره و رعایت مصالح مردم عهده دار آن است. ولایت کنونی نزد ولی فقیه است و فقیه قادر به انجام مسئولیت های آن می باشد. اما ولایت بر سایر فقها به شکلی نیست که بتواند آن ها را عزل و یا حبس کند، زیرا فقها از جنبه اهل بودن و شایستگی تصدی این منصب مساوی و برابرند و هر فقیهی نیز به شایستگی و اهلیت دیگری در ولایت معترف است بی آن که رقابت یا کینه و ستیزی در میان باشد. اصولاً فقها به طور فردی و جمعی و به منظور برپایی حکومت شرعی برای اقامه حدود الهی و دفاع از مرزها و تثبیت پایه های حکومت اسلامی عمل می کنند. پس چنان چه چه اهلیت در یک فقیه محصور باشد، تصدی این امر بر او واجب عینی است، و چنان چه در بین همه فقها شایع و عام باشد یک واجب کفایی است.

در صورت تشکیل حکومت نیز ولایت ساقط نمی شود بلکه بر عهده فقیه است که چنان چه بتواند ولایت خویش را با دریافت خمس و خراج به منظور مصرف آن در مصالح مسلمانان و اقامه حدود الهی اعمال کند، ضمن این که ناتوانی موقوف در باب اجرای احکام به معنای دست کشیدن از اجرای آن نیست، زیرا چنان چه قدرت اجرایی لازم فراهم شود و موقعیت مناسب پیش آید باید وظیفه خویش را که اجرای احکام است انجام دهد. فقها از جهت مسئولیتی که در باب اجرای احکام دارند، امان پیامبرانند، در واقع هدف رسالت های آسمانی صرفا بیان و توضیح احکام نیست بلکه اجرای آن ها و برپایی عدل و قسط در بین مردم می باشد و این جز با حکومت نمودن خود پیامبر و فرستاده خدا و پس از ایشان ائمه و آن گاه فقها و علما انجام نمی پذیرد، زیرا مقصود از رسالت ، تنها ابلاغ و رسانیدن آن نیست بلکه اجرای آن نیز می باشد و اطاعت از پیامبر تنها به معنای شنیدن از زبان پیامبر و تصدیق او نیست ، پیامبر ولی مومنان و پس از ایشان، امام و آن گاه فقیه است، فقها امنای پیامبر در فرمان دهی سپاه ، اداره جامعه و دفاع از امت و داوری میان مردم هستند و لذا وظیفه قضاوت به آنان واگذار می گردد، قضاوت از وظایف فقیه عادل است ، و این منصب را جز پیامبر یا وصی پیامبر و یا ناکار(شقی) بر عهده نمی گیرد، پس در رویدادهای دنیا فقها

مرجع هستند و آن‌ها هستند که قادر بر حل مشکلات اجتماعی معاصر و تحولات زندگی مردمند، همان‌طور که پیامبر برای مردم حجت بود فقها نیز در این عصر چنین هستند و آن‌چه را به عهده پیامبر گذاشته می‌شود ائمه بر عهده فقها نهاده‌اند، خلافت نیز تنها منصب صدور فتوا نیست، بلکه منصب ولایت و حکومت است و لذا ائمه جانشینان پیامبرند و فقهای عادل نیز جانشینان ائمه. علمای اسلام مرجع امور و برای حکومت منصوب گردیده‌اند، با وفات امام، علما از منصب حکومت عزل نمی‌گردند بلکه منصب علما همیشه محفوظ است، پس امام اشتباه نمی‌کند و غفلت نمی‌ورزد و علما نیز در انجام وظیفه شان سهل‌انگاری نمی‌کنند. در روزگار ما امر به معروف و نهی از منکر به معنای رد مظالم است که گرفتن حق مستمندان از ثروتمندان و رهایی بخشیدن ستم‌دیدگان از سلطه و طغیان است. مقصود از تقیه نیز حفظ خویشتن نیست بلکه حفظ و نگه‌داری مذهب از کهنگی و اضمحلال است، پس ولایت همیشه بر قرار است و فقیه نمی‌تواند گوشه‌گیری کند یا از صحنه خارج شود. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

((اگر فقیه، کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی

مسلمانان کند و نه اهتمام به امر مسلمین داشته باشد، به او ((حصن الاسلام)) گفته می شود؟ او حافظ اسلام است؟)) ۵

اما برخی احادیثی را بر سر زبان ها می اندازند که به سود طاغوت ها و حکام ستمگر است، آنان فقهای عادل و پرهیزگار را مورد افترا قرار می دهند، حتی بعضی از این که هزاران حدیث را در فضل حاکمان ستمگر و حسن رفتار آن ها رواج دهند و بر سر زبان ها بیندازند خودداری نمی کنند فقهای با ایمان، دژهای مستحکم اسلام در رویارویی با تجاوزهای سلاطین به مقدسات امت اسلام هستند، موسی (ع) - آن گونه که در قرآن آمده - از سوی خداوند فرمان یافت تا به معارضه با فرعون برخیزد، و بنا به بیان حدیث شریف فقها و علما نیز مامور به ستیز با پادشاهان ستمگر و ایستادگی در برابر آن ها هستند، ولی عالم نماها امروز حق ضعیفان را ضایع می کنند. آنان مال و جان خویش را به خطر نمی اندازند، و برای رضای خدا هیچ گاه قوم و قبیله خویش را نمی رنجانند، از شکست عهد و پیمان الهی نمی هراسند اما در بهره بردن از ارث پدران و واگذاشتن نیازمندان خم به ابرو نمی آورند، با ستمکاران سازش می کنند و از بیان مظالم ایشان خودداری می ورزند، سخن باطل بر زبان می رانند و در برابر ظلم و ستم سکوت پیشه می کنند. ((لو لا ینهاهم الربانیون و الاحبار عن

قولهم الاثم و اكلهم السحت, لبئس ما كانوا يصنعون, ۶ از چه روی خدا پرستان و دانشمندان, آنان را از گفتار بد و حرام خواری باز نمی دارند , چه بد کارهایی مرتکب می شدند,)) کنارکشیدن علما و سکوت آن ها به مراتب برای مردم مسلمان زیان بارتر از کنار کشیدن دیگران است, چرا که علما دژهای امت هستند, آری علما با باطل گویی و حرام خوردنشان باعث آسیب و بلای جامعه هستند.

در حقیقت وظیفه علما حساب کشی از حکام ستمگر و هر حکومت منحرف از احکام اسلام است, آنان باید حاکمان را به محاسبه کشند و در باره اموالی که از آن مسلمانان بوده و خرج کرده اند مورد باز خواست قرار دهند, و بابت ریخت و پاش ها و خرج های بیهوده شان در خوش گذرانی ها و عیش و نوش ها آن ها را به میز محاکمه آورند, درست آن گونه که میرزای شیرازی با فتوای مشهورش در زمینه تحریم تنباکو عمل کرد تا ولایت فقیه را اعمال کرده باشد و باز آن گونه که میرزا محمد تقی شیرازی فتوای جهاد با انگلیس را صادر نمود.

روش های مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی
تنها تاکید بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و بیان

ویژگی های حاکمیت اسلامی کافی نیست، بلکه تشکیل چنین حکومتی و بر
پایی چنین نظامی بخشی از آن است. برای تحقق این مسئله، امام خمینی راه
های چندی را برای مبارزه پیش روی می نهد که ما آن ها را در چند مورد
خلاصه می کنیم:

الف - آگاهی دادن به مردم نسبت به خطرات استعمار و صهیونیسم: تمام
نیروهای استعمار و دست نشاندهگان آن ها یعنی حکام خائن و صهیونیست
و مادی گری الحادی برای تحریف اسلام و کریه جلوه دادن آن ، تعاون و
همکاری می کنند هم چنان که خاورشناسان و موسسات و سازمان های
استعماری برای تحریف حقایق اسلام و گمراه نمودن جوانان و یا یهودی و
مسیحی کردن آنان تلاش می کنند. پس می بایست مردم را آگاهی بخشید تا
این افتراها و باطل گویی ها را در نطفه خفه کنند و ضمن توضیح هر چه
بیش تر اسلام، احکام روح بخش آن را به فهم مردم نزدیک نمود، آن گاه
نمونه هایی از حکومت اسلامی را ارائه داد که در آن حاکم و محکومت در
حاکمیت و دارایی مادی برابر باشند.

ب - بهره جستن از توده مردم برای نشر اصول و مبانی: این کار واقعا در
اسلام آسان است. کشورهای غیر اسلامی برای در اختیار داشتن چنین
اهرمی ، مبالغ هنگفتی خرج می کنند. ولی ما خوش بختانه در اجتماعات

عبادی و اعیاد مذهبی و مراسم حج چنین اجتماعات مردمی را داریم ، مسلمانان برای امور دینی خود گرد می آیند، اما متأسفانه از این جمع پر شور آن ها استفاده نمی شود، چرا که رهبران دینی آنان نسبت به واقعیت های جامعه مسلمان بیگانه است و جز احکام حیض و نفاس چیزی نمی داند، او یا از سوی حاکم خریده شده و یا ترس و واهمه دارد، در نتیجه حق مسلمانان در این باب ضایع می شود و فرصت ارزشمند گرد آمدن آنان برای طرح مسائل اجتماعی از دست می رود.

سخن گفتن برای توده ها نیز صرفاً برای ترغیب به بهشت و ترسانیدن از دوزخ و یا صرف دعا و مناجات افراد زمین گیر و ناتوان نیست بلکه هدف، جهاد برای اخذ حقوق فقرا از ثروتمندان و تقویت مستضعفان و رویارویی با صهیونیسم و استعمار است. پس اجتماع توده مردم خود به منزله تشکل حزبی و نماز، هسته مبارزه و امام، رهبر ملت و دین و سیاست است. روز عاشورا تنها روز اندوه و گریه نیست بلکه روز برانگیختن توده های ستم دیده برای مبارزه نیز است.

امروزه مصیبت مسلمانان فقط مربوط به حوادث غم انگیز گذشته مانند به شهادت رسیدن امام و یا فقیه نمی شود بلکه مصیبت مسلمانان، بیچارگی و فقر و ظلم و چیرگی حکام ستمگر است، روز عاشورا نیز روز کاشتن کینه

دشمنان در دل توده ها و به قیام واداشتن ایشان و آغاز رهایی و آماده شدن برای فداکاری و جان فشانی است.

ج - استمرار مبارزه: شیعیان از زمان به شهادت رسیدن حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) دست از مبارزه علیه ظلم و سرکشی بر نداشته اند، البته انقلاب نیاز به زمان دارد، و آن حرکت تاریخ است که توده ها عده دار راه اندازی آن اند و یک روزه پدید نمی آید، اما به هر حال باید آغازی باشد تا نتیجه نهایی نیز حاصل آید، پس برنامه ریزی برای انقلاب یک ضرورت است تا از پی آن، گام های بعدی فرا آید لذا نمی توان از طریق تقيه، کاری پیش برد، زیرا نقشه ها و برنامه های انقلابی در زندان ها و باز داشت گاه ها طرح می شود، انقلاب وظیفه چندین نسل است نه این که کار یک نسل واحد باشد، انقلاب دینی را پیامبران عهده دار بودند، انقلاب شیعی را نیز امامان (ع) راهبری می فرمودند که این در انقلاب بزرگ اسلامی ایران عملاً تحقق یافت که برنامه ریزی برای این انقلاب در مرحله اخیر از زمان کودتای نظامی علیه مصدق در سال ۱۹۵۴ تا پیروزی آن در سال ۱۹۷۹ یعنی پس از ربع قرن صورت پذیرفت.

د - اصلاح مراکز دینی: رهبران انقلاب از روحانیان و از میان ملت اند، آنان در میان مردم و در متن جامعه زندگی می کنند، مردم نیز در صورتی که

علما و فقها شایستگی داشته باشند و بتوانند این مسئولیت مهم را ادا کنند از ایشان اطاعت می کنند، که این مستلزم تداوم فعالیت های علمی و آموزشی آن ها و آگاهی شان از مسائل معقول و منقول و معاش و اعتماد به نفس و اطمینان به خویش و نیز بسیج توده ها برای رهایی آن ها از چنگال استعمار و نیرنگ های صهیونیسم است. در نتیجه ضروری می نماید که مراکز دینی نیز از علمای درباری و دستیاران حاکمان ستمگر پاک سازی گردد، و تقیه کنار گذاشته شود، چرا که تقیه در مقابل ظلم و ستم معنا ندارد، زیرا این تقیه یا ناشی از ترس و واهمه از سلطان و یا ناشی از ضعف و سستی فقیه است. همه چنان که می بایست علمای درباری را که دینشان را به دنیا فروخته اند، طرد و آنان را افشا نمود. در این باره امام خمینی می فرماید: ((وعاظ السلاطین را طرد کنید ایشان فقیه نیستند بلکه سازمان های اطلاعاتی و امنیتی بر سر آنان عمامه گذاشته اند.)) در حدیث شریف هم آمده است: ((فاخشوهم علی دینکم)) از ایشان نسبت به دینتان بیمناک باشید.

همین طور می بایست مقدس مابها را اصلاح کرد؛ یعنی زاهدان خشک سر و صوفیانی که ملت را دچار تردید می کنند و با اندیشه های نابخردانه آن ها را فریب می دهند. در حقیقت این مقدس ماب ها دشمنان داخلی ملت هستند

همان طور که استعمارگران و صهیونیست ها دشمنان خارجی اویند. این افراد , فراخوان پستی و ذلت اند و در حالی که صهیونیسم و امریکا و اروپا همه ابزارهای لازم را به رژیم اسرائیل می دهند آن ها غرق در ادعیه و انکار و اوراد خویشتند.

در واقع این ها به مسیحیان در باورشان به اقاویم ثلاثة نزدیک ترند تا مسلمانانی که با نور عقل و خرد, باطن خویشت را روشنایی می بخشند.

۵- زدودن آثار و پی آمدهای یورش فکری و اخلاقی استعمار: تهاجمات فرهنگی استعمار, چندین نسل است که در دل و جان مسلمانان ریشه دوانده است, لذا زدودن آن ها از اقدامات اساسی به شمار می رود.

استعمار غربی از همان آغاز چیرگی بر جهان اسلام - که آن را اکتشاف جغرافیایی نامیدند - با دستگاه های آموزشی و تربیتی و هیئت های علمی به سمپاشی میان مسلمانان اقدام نمودند تا استعمار نظامی - اقتصادی را به استعمار فرهنگی مبدل سازد و از این جا بود که در بین مسلمانان عده ای غرب زده و پیرو پدید آمدند که کاملاً از تمدن غرب دنبال روی می کردند و عده ای دیگر از مسلمانان نیز در برابر آن تمدن , احساس خردی و حقارت نمودند, لذا سستی و خود کم بینی در میانشان راه پیدا کرد. در حالی که تمدن غرب چیزی نبود جز ره آورد پربار تمدن اسلامی.

آری، اسلام دین آزادی و استقلال است و حاوی پیام آزادی و عدالت و ترقی، در واقع همه آن نمودهای غربی که نظر مسلمانان را به خود جلب می کند از قبیل علم و عقل و آزادی و مساوات، همه در سطحی بالاتر و به گونه ای جالب تر در اسلام و قوانین آن هویدا است.

پیام اسلام برای جوانان این است که با توانمندی، خود را از بند غرب زدگی و احساس خردی در مقابل تمدن غرب، برهانند و مسئولیت خطیر خویش را در رویارویی با استعمار و تز خطرناک جدایی دین از سیاست، ایفا کنند.

پس وظیفه همه، ستیز با حکومت های ستمگر و دست نشانده اجنبی به هدف برقراری حکومت اسلامی است. مسلمانان باید برای این کار با تمامی تشکیلات وابسته به حکومت های ستمگر و با هر موسسه ای که به گونه ای نفعی عاید آن حکومت ها می کند، قطع رابطه کنند و خود طرحی نو در اندازند و تشکیلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نوینی پدید آورند.

حقیقت ستیز مسلمانان با نظام های غیر اسلامی و ایستادگی در برابر جور و ستم، یک فرمان الهی است، وانگهی کسانی که پرچمدار این قیامند (آن گونه که در انقلاب اسلامی ایران دیدیم) نه تنها فقها و علمای دین بلکه دانش آموزان و دانشجویان دانشگاه و کلیه جوانان هستند. در این میان، دانشگاهیان نسبت به تسلط بیگانه و حاکمیت جور، حساسیت بیش تری

نشان می دهند و در برابر غارت ثروت ها و دارایی ها و ریخت و پاش های ستمگران حاکم ایستادگی می کنند و در این راستا همه مسلمانان را در کنار خود می بینند. از این جاست که میان روحانیان و دانشگاهیان و میان زما و فقها و اساتید، وحدتی ممتاز برای ستیز در برابر ظلم و تعدی تحقق می یابد که می توان آن را خیزش عقل و علم علیه حکومت جهل و طاغوت تلقی کرد.

خاتمه

انقلاب بزرگ اسلامی در ایران تنها یک انقلاب شیعی نیست چرا که میان سنی و شیعه تفاوتی قائل نیست، در واقع این تفرقه را استعمار و صهیونیسم پدید آورده است، آن ها طی سالیان طولانی تخم کینه و عداوت را میان مسلمانان کاشتند. امام خمینی نیز هم چون سید جمال الدین اسد آبادی با هدایت انقلاب اسلامی سعی کرد آن را از دایره مذهب و اختلاف مذهبی فراتر ببرد و آن را به انقلاب نخستین اسلام برگرداند. کتاب حکومت اسلامی ایشان، مذهب شیعه را به شکل صحیح مطرح می کند و حکومت اسلامی را به نحو مطلوبی ترسیم می نماید. پس ولایت فقیه یک ولایت اعتباری است، یعنی منطبق بر شیخی ویژه ای با

اسم و رسم معین نیست، در واقع این ولایت یک تکلیف الهی است که فقیه آگاه و عادل و پرهیزگار عهده دار آن است. فقیهان با علم و فقه و امر به معروف و نهی از منکرشان خلفای پیامبران و هم چون سایر فقهایند که امنای پیامبران و دژهای امت مسلمان هستند. ولایت فقیه یک وظیفه و منصب عملی است که اصولاً هدفش استنباط، بیان و اجرای احکام است. در واقع امام، سوگند یاد می‌کند که هر چه مردم به آن نیازمندند در اسلام وجود دارد و صحیح نیست که فقط انتظار آمدن امام موعود را کشید تا او ظهور نماید و شرع مقدس و احکام آن اجرا گردد. آن جا که فقر و بی‌چارگی فراگیر می‌شود دیگر مجال تقیه کردن وجود ندارد.

شیوه های عمل و اجرا

در حکومت اسلامی می‌توان برخی امور را از جنبه شیوه عمل و اجرا، به هدف تکامل بخشیدن و تکمیل آن‌ها، مورد توجه قرار داد که این در راستای همکاری فقها و مشورت آن‌ها با یکدیگر است: الف - امام خمینی بیش‌تر بر امور عقلی تکیه داشت اما به امور نقلی نیز بسیار عنایت داشت. او مستقیماً به رنج‌های اساسی جامعه یعنی استعمار و صهیونیسم و مسئله فقر می‌پرداخت ولی در عین حال ضرورت برپایی حکومت اسلامی مبتنی بر

روایات را خاطر نشان می فرمود.

اصولا شیوه نقلی، عیوب متعددی دارد، از جمله: بازگشت به اختلاف های گذشته میان سنی و شیعه در ضعیف شمردن روایات و جعل احادیث و تعارض آن ها با هم و ترجیح برخی بر بعضی دیگر، و رها نمودن مشکل اصلی، هم چنین ضعیف نمودن جنبه های عقلی یعنی آن چیزی که همه مردم از تمامی مذاهب آن را می پذیرند، به ویژه این را که بدانیم عقل، خود اساس نقل - چه نزد اهل سنت و چه نزد شیعیان - است از این رو ضرورت برپایی حکومت اسلامی و اثبات حقانیت آن لزوما منوط به احادیث نیست، هم چنان که اثبات ولایت فقیه نیازمند این امر نیست، چرا که هر دو از اموری هستند که در قرآن به گونه ای ثابت شده اند، پس نمی توان احادیثی را که در باب ولایت فقیه و حکومت وارد شده مورد تضعیف و تشکیک قرار داد.

ب - با این که ولایت فقیه - و اساسا شریعت مقدس اسلام - یک امر وضعی است اما مبتنی بر حفظ ضرورت های پنج گانه: دین، زندگی، عقل، عرض و مال است، فقیه نیز با این که با مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رو به روست اما با وجود این، حکومت اسلامی از برخی جنبه های متافیزیکی که ممکن است برخی مردم به آن ایمان نداشته باشند تهی نیست، و می دانیم که این ابعاد متافیزیکی در راستای برخی جنبه های مذهب فلسفی

قدیم شیعه هستند. خود ولایت فقیه هم که یک امر سیاسی و اعتباری است اما در عین حال دارای یک بنیان نظری - متافیزیکی خالص است، و در واقع یک خلافت تکوینی است که همه ذرات کون و مکان تابع و تحت نظر آن خلافت تکوینی می باشند و این مقامی است که هیچ ملک مقرب و یا پیامبری به آن دست نمی یابد، پیامبر اکرم(ص) و امامان همه پیش از خلق این عالم انوار محیط به عرش بوده اند. ج - امام خمینی بیش از تاکید شان بر نظام های اسلامی یا ملت های اسلامی بر حکومت اسلامی تاکید می ورزد، چرا که تغییر و اصلاح اجتماعی منوط به تغییر حاکمیت سیاسی است. این شیوه انقلابی که از زمان سید جمال الدین اسد آبادی تا زمان سید قطب مورد قبول جهان اسلام بوده است به ظهور جنبش های نیرومند اسلامی انجامیده است ، که در نتیجه با حاکمیت های موجود اصطکاک پیدا نموده اما طولی نکشید که عقب نشینی کردند. اگر امام نبود مردم به حیوانات وحشی مبدل می شدند و به حدود الهی تجاوز می کردند، دنبال لذت های شخصی می رفتند و در زمین فساد می نمودند و حقوق ضعیفان را پایمان می ساختند. اما امام از ظلم و تجاوز پیش گیری می کند، مردم را به صراط مستقیم هدایت و بدعت های کافران و دشمنان را باطل می نماید، از گسترش فساد جلوگیری می کند و مسلمانان از رخنه دشمنان و دخالتشان در

کارهای ایشان مانع می گردند، گویی طبیعت مردم، شرورانه است و از این رو به امامی نیازمندند که بر آنان لجام زند و به راه خیر و نیکی آورد. این نظریه، شبیه نظریات سیاسی مشابه در غرب است، بنابراین جز از طریق تحول در حاکمیت سیاسی، در اوضاع اجتماعی تحولی صورت نمی پذیرد و این همان چیزی است که اخیراً در انقلاب عربی ما روی داد، یا این که اولویت، اولویت سیاسی باشد همان طور که در انقلاب چین اتفاق افتاد. چه بسا سودمند تر تاکید بر نقش توده های مسلمان و آگاهی دادن آن ها به حقوق خویش باشد که این شرط بر پایی حکومت اسلامی و راه مبارزه برای رسیدن به آن باشد.

د - نظریه حاکم در اسلام سیاسی هنوز همان نظریه حاکمیت الهی در نظر گاه مودودی و سید قطب است، این نظریه فقط از جنبه نفی دارای فوایدی است که همان خارج نمودن حاکمیت از دست بشر است، اما فاقد برخی جنبه های مثبت در مبانی وضعی حکومت یعنی مبانی اجتماعی و اقتصادی است درست است که امام خمینی به انقلاب سیاسی یعنی انقلاب توده ها علیه حاکمیت های سرکش و به دنبال آن انقلاب اجتماعی است، یعنی انقلاب نیازمندان و فقیران علیه ثروتمندان، اما در باب پرداخت اجتماعی جامعه اسلامی ساختار طبقاتی آن و مالکیت ابزارهای تولید و سیاست پرداخت

دست مردها و رابطه کشاورز با زمین و کارگر با کارخانه را جز از طریق نظریات شرعی مثل تحریم ربا خواری و ایجاد بانک های بدون بهره و برخی مقررات کلی ملی مانند ملی کردن بانک ها و شرکت های بیمه بیان نکرده است. هم چنان که آمار و اطلاعات دقیق در باره توزیع ثروت در جامعه اسلامی ایران یا جامعه اسلامی به طور کلی در دست نیست تا توده ها و همین طور حکومت ها تصویر دقیقی از وضعیت جهان اسلام داشته باشند. بنابراین حاکمیت نیاز به تغییر و تحول و پرداخت مجدد دارد، تا یک نظریه اجتماعی - اقتصادی از جامعه اسلامی که مددکار همه امت اسلامی است باشد و از مرحله شعار به عمل و اجرا درآید.

ه - علی رغم سخنان امام خمینی در باره قیام علیه سرکشی سیاسی و اجتماعی و تاکید فراوان بر قیام مظلومان و گرسنگان ، هم چنان نظر اخلاقی سنتی قدیم پا بر جا است.

در واقع ما به خاطر روحیه و اخلاقیاتی که داریم نیرومندیم و غرب بابت از کف دادن معنویات و فرو پاشی اخلاقیاتش نگون بخت و سیه روز شده است. ما به همان اندازه که از اسلام دور شویم فسق و فجور در میان ما شایع خواهد شد و به همان میزان که به نماز و روزه نزدیک شویم به اسلام نزدیک ایم، پس اسلام سیاسی هم چنان مبتنی بر اسلام اخلاقی است نه بر

پایه برنامه و نظریات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی.

د - علی رغم اهمیت تاکید بر شخصیت و هویت اسلامی و انتقاد از غرب زدگی , باید گفت که رد هر آن چه غربی است مانند تشکیلات پارلمانی, و مجالس نمایندگی, و گرایش های دموکراسی و حرکت های لیبرالیستی, انقلاب اسلامی را از عمل به عکس العمل منتقل می کند, در حالی که اگر عقل گرایی, علم گرایی, دموکراسی, طبیعت گرایی و انسان گرایی و جز آن, باز سازی شود و پرداختی مجدد یابند و خارج از چهار چوب داخلی اروپا توسعه داده شوند و به منابع اسلامی نخستین - که غرب در قرون وسطی و دوران اصلاح دینی و رنسانس و نیز عصرهای معاصر, از تمدن اسلامی گرفت - ارجاع داده شود می توان در هر کجا با این انقلاب هم داستان شد, چه در رابطه با مسائل فکری فرهنگی , و یا تحولات کنونی مانند جنبش فردگرایانه در غرب و قیام کشیش ها در امریکای لاتین.

پایان